

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ
 ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم (ق/۱۶)

توضیح آیه در تفسیر نمونه

«توسوس» از ماده «وسوسه» به گفته راغب در مفردات به معنی افکار نامطلوبی است که از دل انسان می‌گذرد، و اصل آن از کلمه «وسواس» گرفته شده که به معنی صدای زینت آلات و همچنین پیام و صدای مخفی است. منظور در اینجا این است که وقتی خداوند از خطرات قلبی انسان‌ها و وسوسه‌های زودگذری که از فکر آن‌ها می‌گذرد آگاه است به‌طور مسلم از تمام عقائد و اعمال و گفتار انسان‌ها با خبر می‌باشد، و حساب همه را برای روز حساب نگه می‌دارد. جمله «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ» ممکن است اشاره به این نکته باشد که خالق بشر محال است از جزئیات وجود او بی‌خبر بماند، آن‌هم خلقتی که دائم و مستمر است، زیرا لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه خداوند به ممکنات می‌رسد که اگر یک دم رابطه ما با او قطع شود همه نابود می‌شویم، همان‌گونه که نور آفتاب لحظه به لحظه از این منبع فیض بخش یعنی کره خورشید جدا می‌شود و در فضا پخش می‌گردد.

آری او خالق است، و خلقتش دائم و مستمر، و ما در جمیع حالات وابسته به وجود او هستیم، با این حال چگونه ممکن است او از ظاهر و باطن ما بی‌خبر باشد؟! و در ذیل آیه برای روشن‌تر ساختن مطلب می‌افزاید: «و ما به او از رگ قلبش نیز نزدیک‌تریم» (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ).

علم خداوند به امور ما به دو علت است:

الف) چون آفریدگار ماست و خالق، مخلوق خود را می‌شناسد:

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ - أَيْ أَنْ كَسَى كَ مَوْجُودَاتٍ رَافَرِيدَه اَزْ حَالِ آن‌ها آگاه نیست؟!» (ملک/۱۴)

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ»

ب) چون بر ما احاطه دارد. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۱

چه تعبیر جالب و تکان دهنده‌ای، حیات جسمانی ما وابسته به رگی است که خون را به‌طور مرتب از یک سو وارد قلب و از یک سو خارج کرده به تمام اعضا می‌رساند که اگر یک لحظه در عمل آن وقفه رخ دهد فوری مرگ به سراغ انسان می‌آید.

این همان است که در جای دیگر می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» - بدانید خداوند بین انسان و قلب او حائل می‌شود، و همه شما نزد او در قیامت جمع خواهید شد. (انفال/۲۴)

البته همه‌ی این‌ها تشبیه است و نزدیکی خداوند از این‌هم برتر و بالاتر است، هر چند مثالی از این‌ها رساتر در محسوسات پیدا نمی‌شود. با این احاطه علمی خداوند، و بودن ما در قبضه قدرت او، تکلیف ما روشن است، نه افعال و گفتار ما از او پنهان است، و نه اندیشه‌ها و نیات، و حتی وسوسه‌هایی که از قلب ما می‌گذرد.

توجه به این واقعیت انسان را بیدار می‌کند، و به مسئولیت سنگین و پرونده دقیق او در دادگاه عدل الهی آشنا می‌سازد، و از انسان بی‌خبر و بی‌تفاوت، موجودی هوشیار و سر به راه و متعهد و با تقوا به وجود می‌آورد.

در حدیثی آمده است که روزی «ابو حنیفه» خدمت امام صادق علیه‌السلام عرض کرد من فرزندت «موسی» را دیدم که نماز می‌خواند و مردم از جلوی او عبور می‌کردند و آن‌ها را نهی نمی‌کرد، در حالی که این کار مطلوب نیست! امام صادق علیه‌السلام فرمود فرزندم موسی را صدا زنید، حضرت را صدا کردند، امام صادق علیه‌السلام سخن ابوحنیفه را برای فرزندش موسی ابن جعفر علیه‌السلام تکرار فرمود، در جواب عرض کرد:

«يَا أَبَتِ إِنَّ الَّذِي كُنْتُ أَصْلِي لَهُ كَانَ أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْهُمْ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ -

ای پدر! کسی که من برای او نماز می‌خواندم از آن‌ها به من نزدیک‌تر بود، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ما به انسان از رگ قلب او نزدیک‌تریم».

امام صادق علیه السلام او را در آغوش گرفت و فرمود:

«بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مُسْتَوْدَعُ الْأَسْرَارِ - پدر و مادرم به فدایت باد، ای کسی که اسرار الهی در قلبت به ودیعت نهاده شده».^۲

مفسران و ارباب لغت در باره معنی «ورید» تفسیرهای گوناگونی دارند عده‌ای معتقدند که ورید همان رگی است که به قلب یا کبد انسان پیوسته است، و بعضی آن را به معنی تمام رگ‌هایی که از بدن انسان می‌گذرد می‌دانند، در حالی که بعضی دیگر آن را به رگ گردن تفسیر کرده‌اند، و گاه آن را «وریدان» می‌گویند یعنی دو رگ گردن.

ولی معنی اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد، به خصوص با توجه به آیه ۲۴ سوره انفال.

ضمن آن که این کلمه (ورید) در اصل از واژه «ورود» به معنی رفتن به سراغ آب گرفته شده، و از آن جا که خون از این رگ وارد قلب می‌شود، و یا وارد به اعضاء دیگر آن را «ورید» گفته‌اند.

ولی باید توجه داشت که اصطلاح متداول امروز در باره «ورید» و «شریان» (رگ‌هایی که خون انسان را از تمام اعضاء به سوی قلب می‌برد، و رگ‌هایی که خون را از قلب به اعضاء می‌رساند) اصطلاحی است مخصوص علم زیست‌شناسی که ارتباطی به معنی لغوی این کلمه ندارد.^۳

دوست نزدیک‌تر از من به من است!

بعضی از فلاسفه می‌گویند: «همان‌گونه که شدت بُعد موجب خفا است شدت قُرب نیز چنین است، فی‌المثل اگر خورشید بسیار از ما دور شود قابل رؤیت نیست، و اگر بسیار به آن نزدیک شویم چنان نور خیره کننده‌ای دارد که باز قدرت دیدن آن را نداریم. و در حقیقت ذات پاک خداوند همین گونه است، «یا من هو اخفی لفرط نوره - ای کسی که از شدت نورانیت از نظر ما پنهان شده‌ای!» در آیات مورد بحث نیز نزدیکی فوق‌العاده خداوند به بندگان ضمن تشبیه جالبی بیان شده که او از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است.

این نزدیکی از شدت وابستگی ما به او سرچشمه می‌گیرد.

حتی تشبیهاتی مانند این که عالم همه جسم است او روح عالم است، عالم همه چون شعاع است او قرص آفتاب است، نمی‌تواند بیانگر این رابطه نزدیک باشد، و بهترین تعبیر همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است:

«مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ - او با همه موجودات است اما نه این که قرین آن‌ها باشد، و جدا از همه موجودات است اما نه این که از آن‌ها بر کنار باشد!»

جمعی از فلاسفه برای بیان این قرب فوق‌العاده تشبیه دیگری دارند، ذات خداوند را به معنی «اسمی» و موجودات را به معنی «حرفی» تشبیه کرده‌اند.

توضیح این که: وقتی می‌گوئیم: «رو به کعبه کن» کلمه «به» به تنهایی مفهوم مشخصی ندارد، و تا کلمه «کعبه» به آن افزوده نشود گنگ و مبهم و نامفهوم است، بنا بر این معنی حرفی به تنهایی نمی‌تواند مفهومی داشته باشد جز به تبع معنی «اسمی».

هستی تمام موجودات عالم نیز چنین است که بدون وابستگی و پیوند با ذات او مفهوم و وجود و بقایی ندارد، و این نهایت قرب خداوند را به بندگان، و قرب بندگان را به او نشان می‌دهد، هر چند بی‌خبران از این معنی غافلند.^۴

دوست نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم!

چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم!

۲. وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ رَفَعَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ: رَأَيْتُ ابْنَكَ مُوسَى يُصَلِّي وَ النَّاسُ يَمُرُّونَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَنْهَاهُمْ وَ فِيهِ مَا فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع ادْعُوا لِي مُوسَى - فَدَعِيَ فَقَالَ يَا بَنِيَّ إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ يَذْكُرُ أَنَّكَ كُنْتَ صَلَّيْتَ - وَ النَّاسُ يَمُرُّونَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَلَمْ تَنْهَهُمْ فَقَالَ نَعَمْ يَا أَبَتُ إِنَّ الَّذِي كُنْتُ أَصَلِّي لَهُ كَانَ أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْهُمْ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ - قَالَ فَضَمَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِلَى نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ يَا بَنِيَّ بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مُودِعَ الْأَسْرَارِ. الكافي (ط - الإسلامية) ج ۳ ص ۲۹۷

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۴۴

۴. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۵۲